

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

تاریخ: ۲۷ آذر ۱۳۹۶

موضوع جزئی: آیه ششم_ مفردات آیه- معنای کلی

مصادف با: ۲۹ ربیع الاول ۱۴۳۹

جلسه: ۱۶

﴿ اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْعَالَمِيْنَ وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَاللّٰعْنَ عَلَى اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِيْنَ ﴾

آیه ششم: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»

کسانی که کافر شدند در مورد آنها مساوی است انذار یا عدم انذار، آنها ایمان نمی آورند، در مورد اجزاء این آیه نکات و مطالبی است که عرض خواهیم کرد.

ارتباط آیه با آیات قبل

از جهت ارتباط با آیات قبل باید عرض کنیم که در آغاز سوره بقره سخن از اختصاص هدایت به متقین بود، چون فرمود «ذلک الکتاب لا ریب فیه، هدی للمتقین» قرآن را به عنوان کتاب هدایت برای متقین ذکر کرد، آنوقت این سوال مطرح بود که از یک طرف کتاب برای همه آمده است و می بایست هدایت برای همه انسانها باشد و از طرفی دیگر به متقین اختصاص داده شده است، این چگونه است که هدایت مختص متقین است درحالی که می بایست برای همه انسانها باشد، آنجا عرض کردیم که آن هدایت در واقع یک هدایتی است که خداوند متعال به عنوان پاداش به متقین عنایت می کند، یک هدایت تکوینی پاداشی است، وجه اختصاص بنابر آنچه که در آن آیه گفته شد این بود.

حال این سوال مطرح می شود که چرا به غیر متقین و غیر مؤمنان و غیر پرهیزکاران هدایت تعلق نمی گیرد، چرا آنها مشمول هدایت نمی شوند، در این آیه اشاره به این دارد که غیر متقین یعنی کافران چون انذار و عدم انذارشان یکسان است آنها کأن مشمول هدایت واقع نمی شوند، اینها ایمان نمی آورند، یعنی اگر آنها را هدایت هم کنیم در آنها تاثیری ندارد، «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» کافران که در مقابل متقین آمده است.

کافران چه انذار شوند چه نشوند، این موضوع تاثیری در آنها ندارد و آخر ایمان نمی آورند، اخبار می کند از گروهی از کافران که هدایت تاثیری در آنها ندارد، این ارتباط این آیه با آیات قبل است که می خواهد بگوید اینها به این جهت از شمول هدایت کتاب خارج هستند، هرچند آن هدایت، هدایت پاداشی تکوینی است، ولی کفار اساساً هدایت کتاب به نحو هدایت تشریحی هم برای برخی از آنها هم بی فایده است.

۱. معنای «الذین کفروا»

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» می‌گوید: به درستی کسانی که کافر شده‌اند، مرحوم علامه طباطبایی در اینجا «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» را تفسیر کرده است به کافرانی که بر کفر خود ثابت هستند و کفر به قلب آنها رسوخ کرده است، اگر کسی در کفر به این مرحله برسد که ثبات در کفر پیدا کند دیگر انذار و عدم انذار او یکسان است، پس یک احتمال از «الَّذِينَ كَفَرُوا» یعنی «الذین رسخ الکفر فی قلوبهم»، کسانی که کفر در قلوب آنها رسوخ کرده است، احتمال هم دارد و ایشان می‌فرماید بعید نیست، که منظور از الذین کفروا در استعمالات قرآنی سران کفار قریش در آغاز بعثت باشد نه معنای عام کسانی که کافر شده‌اند، می‌گویند اگر قرینه‌ای وجود نداشته باشد، الذین کفروا در استعمالات قرآنی به معنای آن گروه از کفار و سران قریش است که کافر بوده‌اند، آنها کسانی بودند که انذار و عدم انذار آنها یکسان بود، هرچه پیامبر انذار و تبشیر انجام می‌داد در قلب آنها تاثیری نداشت، بله اگر قرینه‌ای بر خلاف باشد قهراً حمل بر معنای دیگری می‌شود، این «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» یک قرینه است برای اینکه گروه خاصی از کفار را می‌گوید، حال یا کفار از سران قریش یا کفاری که بطور کلی در قلب آنها کفر رسوخ کرده است و إلا اگر این نباشد و قرار باشد همه کافران باب هدایت آنها بسته باشد این خلاف ظواهر آیات قرآنی است، اگر همه کافران انذار و عدم انذار آنها یکسان باشد، معنایش این است که بطور کلی باب هدایت بروی کافران بسته است، درحالی که بسیاری از مسلمین کافر بودند، در صدر اسلام و بعد مشمول هدایت واقع شدند و ایمان آوردند، این احتمالی است که مرحوم علامه طباطبایی داده‌اند.

البته این مختص به الذین کفروا نیست ایشان نظیر همین را هم در مورد الذین آمنوا می‌گوید و می‌فرماید: الذین آمنوا هم اگر در قرآن استعمال شود و قرینه‌ای هم نباشد حمل می‌شود بر همان مؤمنین اولیه‌ای که اسلام آورده‌اند.^۱

حال صرف نظر از اینکه ما احتمال اول را بپذیریم یا احتمال دوم را این را می‌توانیم با اطمینان بگوییم که مقصود از الذین کفروا همه کفار نیستند، یا کفاری هستند که کفر در قلب آنها رسوخ کرده است، یا همان سران قریش در آغاز بعثت هستند، اما سایر کفار از شمول این بخش از آیه خارج هستند چون انذار و عدم انذار آنها یکسان نیست، بسیاری از کفار می‌آمدند و یک آیه قرآن به گوش آنها می‌خورد، انذار یا تبشیری را از پیامبر می‌شنیدند اسلام می‌آوردند.

۲. معنای کفر

کفر در لغت به معنای ستر می‌باشد، پوشش و پوشیدن و پوشاندن، «الکفر ستر الشیء»، پوشاندن و پنهان کردن شیء را می‌گویند، اگر به کافر، کافر گفته می‌شود به همین دلیل است، مثال می‌زنند که اگر به شب کافر گفته می‌شود، چون به

^۱ . المیزان، ج ۱، ص ۵۲.

سبب تاریکی و ظلمت همه چیز را می پوشاند و پنهان می کند، کافر هم به این دلیل به او کافر گفته می شود که حق و حقیقت را می پوشاند، به این دلیل کافر گفته می شود.

کفر در قرآن استعمالات متعددی دارد:

۱. گاهی در مقابل ایمان بکار می رود، مثل این آیه «وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^۱، در اینجا یکفر در مقابل یؤمن بکار رفته است، یعنی کفر در مقابل ایمان.

۲. گاهی کفر در مقابل شکر بکار می رود، می گویند شکران نعمت و کفران نعمت، مثل این آیه «وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ»^۲ در اینجا «كُفِرَ» در مقابل «يَشْكُرُ» می باشد، شکر نعمت و کفر نعمت.

علی ای حال کافر کسی است که حق را می پوشاند، هم در اعتقاد خود و هم در زبان خود وهم در عمل خود، کفر مطلق یعنی کسی که حق را در هر سه بعد زبانی و عمل قلبی و عمل جوارحی می پوشاند، جلسه قبل هم اشاره کردیم اگر ایمان به حسب متعلق خود مختلف است و درجات متعدد و مراتب مختلف دارد، کفر هم اینگونه است، گاهی کسی ممکن است قلباً کافر باشد (کفر قلبی)، کسی ممکن است کفر زبانی داشته باشد، کسی ممکن است کفر عملی داشته باشد، در هر صورت نسبت به آن بخشی که حق را می پوشاند کافر می شود، و نسبت به آن بخشی که حق را آشکار می کند مؤمن می شود، پس کفر و ایمان به جهت اختلافی که در متعلق آنهاست که گاهی قلبی و گاهی لسانی و گاهی زبانی است، باهم قابل جمع می باشند، کسی ممکن است مؤمن زبانی باشد و کفر قلبی داشته باشد که منافق می شود، یا ایمان زبانی داشته باشد اما کفر عملی داشته باشد.

حال مهم این است که انکار حق و پوشاندن حق از روی عناد و لجاج باشد، این خیلی مهم است، اگر کسی حق را انکار می کند ولی از روی جحد و لجاجت و عناد، به او کافر اطلاق می شود. یعنی او مشمول این آیه است ولی کسی که در طریق کشف حقیقت است، اگر حق را ستر می کرده برای این بوده که نمی دانسته، مسئله او متفاوت است، این خصوصیت هم در اینجا مد نظر است، کافر مطلق چنین شخصی می شود «من ستر الحق قلباً و عملاً و لساناً عن جحد و لجاج و عناد»، شما این خصوصیت را در سران قریش می بینید آنها هستند که «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» ولی کسانی که عن جحد حق را نمی پوشاند و نمی داند، طبیعتاً آنها کسانی هستند که انذار روی آنها اثر دارد.

۱. سوره کهف، آیه ۲۹.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۲.

۳. «سَوَاءٌ» و وجه اختصاص انذار به ذکر به جای هدایت

سَوَاءٌ، اسم است به معنای استواء، یکسان و مساوی بودن، کسانی که کفر ورزیدند «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ» برای آنها مساوی است «ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» چه آنها را انذار کنی یا انذار نکنی، در اینجا به حسب قاعده با توجه به آیات قبل باید بحث هدایت را مطرح کرد، چه آنها را دعوت کنی چه نکنی، اما فقط انذار را ذکر کرده است، با اینکه هدایت در واقع از یک زاویه مشتمل بر انذار و تبشیر است، شما در مورد پیامبران ملاحظه می‌فرمایید که از آنها هم به عنوان منذر و هم به عنوان مبشر یاد کرده‌اند. هم وعده می‌دهند و هم وعید، هم بشارت می‌دهند و هم می‌ترسانند، انذار یعنی اخبار به شیئی به همراه ترساندن، که اگر چنانچه مثلاً این کار نشود این عواقب را دارد، تبشیر، هم اخبار به شیئی است ولی به همراه بشارت و وعده دادن. بطور کلی بشر برای اینکه به سوی حق یا هر چیزی تمایل پیدا کند نیازمند این دو عنصر است، یعنی هم انذار و هم تبشیر، یعنی هم باید او را بترسانند و هم او را امیدوار کنند، تردیدی هم در این نیست، در آیات متعددی از قرآن ملاحظه می‌فرمایید که هر دو جهت بیان شده «ما أرسلناک إلاّ بشیراً و نذیراً»، اینجا به حسب قاعده چون سخن از هدایت است و هدایت متشکل از این دو عنصر است باید می‌فرمود «سواء علیهم» اعم از اینکه آنها هدایت کنی یا نکنی، هدایت هم شامل هر دو می‌شود، اما در میان این دو عنصر فقط مسئله انذار را ذکر کرده است و فرموده «ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ».

واقعیت این است که اثر انذار از تبشیر بیشتر است، بطور عادی اگر انذار و تبشیر نباشد، فقط تبیین باشد رغبت کافی برای تمایل به حقیقت ایجاد نمی‌کند، اگر بچه‌ای را که مشغول درس خواندن است فقط برای او از فوائد علم و دانش‌اندوزی و آینده درخشان علم و دانش بگویند، این امر انگیزه کافی را برای او ایجاد نمی‌کند، اما زمانی او را تشویق می‌کنند و بشارت و مژده به چیزهای خوب می‌دهند و از چیزهای بد می‌ترسانند، هم مجازات و عقاب بر ترک علم و تحصیل برای او گفته می‌شود و هم پاداش‌هایی برای درس خواندن به او گفته می‌شود، این دو تاثیر بسیاری دارد، گرچه الان در بعضی از نظام‌های آموزشی شعار و عقیده آنها است که اساساً تشویق و تنبیه در نظام آموزشی غلط است، حال بعضی از نظام‌های آموزشی این عقیده را دارند و در بعضی از جاها هم اعمال می‌شود، بنده با یکی از کسانی که بشدت معتقد به این عقیده بود یک مدتی گفتگو می‌کردم به هر حال نتوانستم قانع شوم که آن نظام چگونه پیش می‌رود، یا مقصود آنها تشویق و تنبیه متداول است که نباید باشد، و إلا بعید است که ما آثار انذار و تبشیر را در هدایت به سوی مقصود و مطلوب بخواهیم انکار کنیم.

علی ای حال اثری که انذار دارد به مراتب بیشتر از تبشیر است، مخصوصاً برای کافران با آن خصوصیت، برای همین است در این آیه می‌فرماید اینها کسانی هستند که چه آن را انذار کنی و چه نکنی در آنها تاثیری ندارد و ایمان نخواهند آورد، چون لجاجت دارند، حرف را می‌شنوند، اما نمی‌خواهند بپذیرند به خاطر همان لجاجت و عقده و جحد و انکاری که در وجود آنها رسوخ کرده است، طبیعتاً با توجه به تاثیر خاص انذار، و اثرگذار تر بودن آن نسبت به تبشیر در اینجا بحث از انذار را مطرح کرده است. «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ» یعنی یکسان و مساوی است برای آنها، چه آنها را انذار کنید یا نکنید در آنها تاثیری ندارد، «لَا يُؤْمِنُونَ»، آنها ایمان نمی‌آورند.

جمع بندی

پس ملاحظه فرمودید: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»، اینکه این آیه در واقع در پاسخ به این مطلب و سوال است که چرا هدایت را در مورد غیر متقین به کار نمی‌برند، می‌فرماید برای اینکه اثری در آنها ندارد، و چه انذار شوند و چه انذار نشوند، فایده‌ای ندارد و آنها ایمان نمی‌آورند.

اینکه اخبار می‌کند از عدم ایمان، به این معنا نیست که آنها مجبور بر عدم ایمان باشند، این دارد اخبار می‌کند و حاکی از علم خداوند است به سرانجام این اشخاص، منظور از «الذین کفروا» هم معلوم شد. دو احتمال داده شد، و یکسان بودن از حیث انذار و عدم انذار و بی فایده بودن هدایت نسبت به آنها و نتیجه آن یعنی عدم ایمان باعث شده است که اینها از شمول دایره هدایت خارج شوند.

استناد اشاعره به این آیه بر جواز تکلیف به محال

فقط یک مطلبی را فخر رازی در تفسیر کبیر بیان کرده است، و آن اینکه گروهی به این آیه تمسک کرده اند برای جواز تکلیف بما لا یطاق و تکلیف به محال، این بحث مطرح است که آیا تکلیف به محال جایز است یا خیر، ما می‌گوییم جایز نیست. تکلیف به محال جایز نیست، اینها می‌گویند این آیه دلالت بر این دارد که تکلیف به محال جایز است برای اینکه خداوند در این آیه از گروهی معین اخبار می‌کند که آنها ایمان نمی‌آورند، و اگر اینها ایمان بیاورند لازمه آن اشکال در علم خدا و نیز موجب کذب خدا می‌باشد، یعنی نعوذ بالله یا خدا دروغ گفته است یا علم نداشته است، و چون کذب و جهل در مورد خداوند محال است، پس ایمان آوردن آنها هم محال است، از این بیان نتیجه می‌گیرد که ایمان آوردن آنها محال است، الذین کفروا که خداوند می‌فرماید: لَا يُؤْمِنُونَ، یعنی فی الواقع ایمان آوردن اینها اصلاً نشدنی است، آنوقت بحث است که اگر ایمان این کفار، محال است پس چرا خداوند همه را مکلف به ایمان کرده است، لذا نفس تکلیف کفاری که ایمان آوردن آنها محال است به ایمان دال به این است که تکلیف ما لا یطاق جایز است.

پس به نظر آن‌ها این آیه دلالت می‌کند بر عدم ایمان این کفار و بر اساس مقدماتی که گفته شد ایمان آوردن اینها نه تنها محقق نمی‌شود بلکه محال است محقق شود چون اگر ایمان بیاورند لازمه آن نقص در علم خداوند و یا موجب کذب خدا است، این از یک طرف و از طرف دیگر می‌بینیم خداوند متعال همه را مکلف به ایمان کرده است، یعنی دعوت خدا شامل همه می‌شود حتی شامل اینها، کسی استثناء نشده است، پس معلوم می‌شود خداوند تکلیف کرده است یک گروهی را به محال، خداوند تکلیف کرده است گروهی را به ایمان که ایمان در مورد آنها هم محال است.^۱

جواب این مطلب کاملاً روشن است، این هیچ دلالتی بر جواز تکلیف محال و تکلیف بما لا یطاق ندارد، چون اگر خداوند متعال در مورد اینها می‌فرماید ایمان ممتنع است و اینها ایمان نمی‌آورند، اینها از اول که مجبور نبوده اند، امتناع ایمان ناشی از سوءاختیار خودشان بوده است، از اول اختیار داشته اند ایمان بیاورند، از اول ایمان برای آنها محال نبوده است، اگر تکلیف و دعوت به ایمان می‌کند این برای همه است و اینهایی هم که سخن از عدم ایمان آوردن آنها است، اینها الان ایمان آوردن آنها محال است و امتناع دارد، ولی «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» کسی که به سوءاختیار خود راه را برای خود ببندد این منافات با اختیار او ندارد، پس تکلیف همه به ایمان، تکلیف بما لا یطاق و محال نیست، همه امکان آن را دارند، عده‌ای در این مسیر قرار می‌گیرند و عده‌ای اگر راه را به روی خود می‌بندند و میرسند به نقطه‌ای که امکان ایمان آوردن آنها نیست این بخاطر سوء اختیار خودشان بوده است.

جواب‌های دیگری هم داده شده است ولی همین مقدار کافی است.

بحث جلسه آینده

بدنبال این آیه، آیه هفتم می‌آید «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، آن هم بدنبال این است، و در حقیقت نتیجه عمل آنها خواهد شد که جلسه بعد توضیح خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱ . تفسیر کبیر، ج ۲، ص ۴۸.